

بار دیگر، غزل‌های منزوی

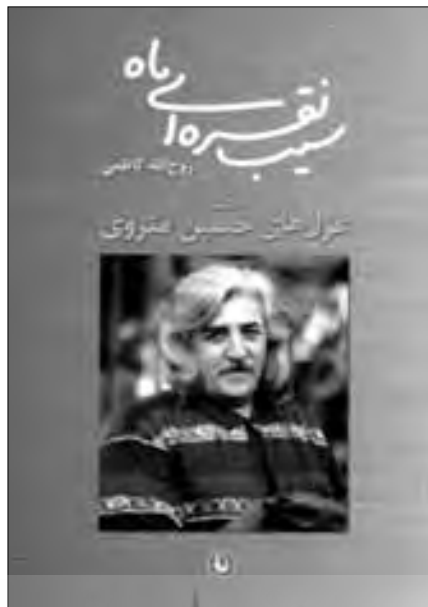
مهدی فیروزیان

۴. قربانی، جاوید. بررسی غزل‌های حسین منزوی (راهنما: مریم مشرف‌الملک؛ مشاور: کاظم دزفولیان). تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴.

۵. کاظمی، روح‌الله. نقد و تحلیل غزل‌های حسین منزوی (راهنما: رضا سمیع‌زاده؛ مشاور: محمدحسین محمدی). قزوین: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، ۱۳۸۶.

۶. ناصری، نورمحمد. مضمون‌گرایی در غزل معاصر با تکیه بر غزل‌های حسین منزوی و محمدعلی بهمنی (راهنما: احمد حسینی کازرونی؛ مشاور: مریم بختیار). دزفول: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۶.

۷. یزدانی، زهرا. بررسی مؤلفه‌های غزل معاصر با تکیه بر اشعار حسین منزوی و محمدعلی بهمنی (راهنما: علی اکبر عطرفی؛ مشاور: حوریه شیخ‌مونس). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۹.



سیب نقره‌ای ماه (نقد غزل‌های حسین منزوی). روح‌الله کاظمی. تهران: مروارید، ۱۳۸۸. ۲۶۴ ص. ۴۹۰۰۰ ریال.

سخن آغازین

سیب نقره‌ای ماه نقدی بر غزل‌های حسین منزوی (۱۳۸۳-۱۳۲۵) غزل‌سرای بزرگ هم‌روزگار ماست که برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد روح‌الله کاظمی است. پیش از آن که بخواهیم به کتاب و ویژگی‌های آن

بپردازیم، شایسته است در همین جا به نکته‌ای آسیب‌شناختی درباره کارهای پژوهشی دانشگاهی و یکی از کاستی‌های ساز و کار برگزیدن موضوع پژوهش بپردازیم که اگر در آینده نزدیک چاره‌ای برای آن اندیشیده نشود، بی‌گمان مایه بر باد رفتن نیروها و تلاش‌های بسیاری خواهد شد. یکی از بایسته‌های پذیرش موضوع پایان‌نامه، بی‌پیشینی است و در این راه دانشجویان، ناگزیر از گرفتن مدرکی از مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران هستند؛ با این همه از آن‌جا که در این مرکز جست و جو رایانه‌ای انجام می‌شود و هیچ بازبینی انسانی تیزبینانه‌ای در کار نیست، تنها با پس و پیش کردن واژگان می‌توان موضوعی با پیشینه بسیار را به نام کاری تازه برگزید و از آزمون جست و جوی رایانه‌ای مرکز سربلند بیرون آمد. در پی رویکرد شعردوستان نوجوی به شعر حسین منزوی در این سال‌ها، دانشجویان نیز به شعر این شاعر بزرگ گراشی چشمگیر پیدا کرده‌اند و چند پایان‌نامه در زمینه‌های یکسان به رشته نگارش درآورده‌اند. نگارنده این جستار، سال گذشته پژوهشی در شعر و زندگی منزوی را آغازید و در این راه به چند پایان‌نامه در این موضوع برخورد که با دریغ بخش چشمگیری از آن‌ها را یکسره تکراری یافت. پایان‌نامه‌هایی که در زیر از آن‌ها یاد می‌شود، همه با دگرگونی اندکی در نام، درباره شعر حسین منزوی نوشته شده‌اند:

۱. سلیمانی، سمیه. شیوه شاعری حسین منزوی و جایگاه او در غزل امروز (راهنما: محمدحسن حسن‌زاده؛ مشاور: سیروس شمیسا). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۵.
۲. عابدینی، محمد. نوآوری‌های سبکی و بیانی در شعر حسین منزوی (راهنما: عبدالناصر نظریانی). ارومیه: دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۷.
۳. عبدی، سالار. نقد، معرفی و بررسی شعر و شاعران شاخص پارسی‌گوی زنجان (راهنما: حیدر حسنلو). زنجان: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۶.

البته این هفت پایان‌نامه کارشناسی ارشد، نمونه‌هایی است که نگارنده با پیگیری خود به آن‌ها دسترسی پیدا کرده است و از آن‌جا که نمایه‌سازی و بایگانی پایان‌نامه‌ها هنوز به شیوه درست انجام نگرفته و دست‌کم درباره پایان‌نامه‌های دو یا سه سال گذشته به هیچ‌روی نمی‌توان موضوعی را جست و جو کرد و در بایگانی یافت، می‌توان پنداشت که چند پایان‌نامه دیگر نیز در همین سال‌ها در این موضوع نوشته شده باشد که ما بدان دست نیافته‌ایم. اگر به نام این پایان‌نامه‌ها بنگرید، شاید بپندارید که برخی یکسره با دیگر پایان‌نامه‌ها ناساز هستند و در هر یک با رویکردی دیگرگونه روبه‌رویم؛ اما با بررسی برگ به برگ این پایان‌نامه‌ها روشن می‌شود که بخش چشمگیری از آن‌ها یکسره تکراری است و بسیاری از گفته‌ها با اندکی دگرگونی در نوشته‌های پس یا پیش از هر پایان‌نامه دیده می‌شود. شایسته است که چاره‌ای اندیشیده شود و راهی یافته، تا دانشجویان با برگزیدن موضوعی بی‌پیشینه از آفت تکرار و بیهودگی به انجام رساندن کارهای تکراری برکنار بمانند. برای نمونه اگر درباره شعر منزوی، موضوع‌های جزئی (نه موضوعی چون نوآوری سبکی و زبانی که در عمل همان بررسی کلیات سبک شاعری منزوی خواهد شد) با روشن کردن چارچوب و دامنه پژوهش بررسی شود، سودمند تواند بود؛ اما اگر همه به کلیات شیوه شاعری منزوی بپردازند، بی‌گمان سخنان، تکراری و نیز سطحی خواهند شد. زیرا در یک پایان‌نامه نمی‌توان دیوانی پربرگ و ارزشمند چون مجموعه اشعار منزوی را بررسی و در تک‌تک ویژگی‌های آن نیز ژرف

اندیشید. هرچه از گستره موضوع پژوهش بکاهیم، بر ارزش ژرف‌نگری و تیزبینی پای فشرده‌ایم و بدین‌سان راهی برای انجام پژوهشی راستین گشوده‌ایم.

نقد «سیب نقره‌ای ماه»

بر پایه سخنانی که در بخش پیشین گفته شد، اگر از دید دامنه پژوهش و سازگاری گستره آن با حجم و زمان انجام کار، به سیب نقره‌ای ماه بنگریم، مهم‌ترین کاستی آن را در همین زمینه می‌یابیم. یعنی گستره موضوع، نویسنده گرامی را از ژرف‌اندیشی و پرداختن به نکته‌های باریک و نغز بازداشته است. این بزرگ‌ترین کاستی کار است که به هیچ‌روی نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. در این جا به کوتاهی از برخی از کاستی‌های کار نویسنده یاد می‌کنیم.

هرچند موضوع بنیادین این کتاب، نقد غزل‌های منزوی است، بخش‌هایی از آن هیچ پیوندی با این موضوع ندارند. یکی از این بخش‌ها بخش گفت‌وگو با خانواده منزوی است که سودی در شناخت منزوی به‌ویژه شعر او ندارد. بخش عکس‌ها و دست‌نوشته‌های منزوی و برگزیده شعرهای او (دربارنده ۲۸ غزل از منزوی) نیز هرچند برای مخاطب عام دلپذیر خواهد بود، با موضوع نقد غزل‌های منزوی پیوندی نمی‌تواند داشت. شرح حالی که از منزوی در این کتاب آمده است نیز با نثری روزنامه‌ای و انشایی نوشته شده که اطناپ را برجسته‌ترین ویژگی آن می‌توان دانست. این زندگی‌نامه با جملاتی آراسته به سجع که یادآور سخنان تکراری تذکره‌های کهن است آغاز می‌شود: «آوار مرگ و تگرگ، روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ به گلستان صربج‌ترین آیه شکوفایی، بلیغ‌ترین شعر گوئی، آن که بهار از رشک گل‌های شکرخندش می‌مرد، خنجر زد...» (همان، ص ۲۷). همه نکته‌هایی را که نویسنده در این بخش نوزده صفحه‌ای آورده با کنار نهادن سخنان تکراری و جمله‌های انشایی و نقل قول‌ها، در یک یا دو صفحه می‌توان گنجانید. آن چه درباره زندگی نامه منزوی گفتنی است، کاستی‌هایی است که نویسنده به‌آسانی از کنار آن‌ها گذشته است. برای نمونه در این زندگی‌نامه هیچ اشاره‌ای به جدایی منزوی از همسرش (که بیشینه دوستداران منزوی از آن آگاه هستند و حتی اخوان در دفتر ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، ص ۲۱۱ داستان آن را بازگفته) نشده است. در دنباله همین بخش، نویسنده از کتاب‌های منزوی یاد می‌کند و سخنانی بدیهی و کلی درباره آن‌ها می‌گوید. از چند نمونه نادرستی و لغزش راه‌یافته در این بخش یاد می‌کنیم:

کاظمی درباره از شوکران و شکر می‌گوید: «منزوی، اکنون دیگر نوجوان پر شر و شور روزگار حنجره زخمی تغزل و جوان روزگار با عشق در حوالی فاجعه نیست. عشق در غزل‌های "شوکرانی"، رنگ اعتدال به خود گرفته و...» (ص ۳۵). سخن ایشان بر پایه تاریخ چاپ دفترهای منزوی درست می‌نماید؛ زیرا با عشق در حوالی فاجعه دو سال پیش از از شوکران و شکر به چاپ رسیده است؛ اما اگر شعر منزوی و دوره‌های شاعری او را بشناسیم، سخن نویسنده گرامی را سست و نادرست خواهیم یافت. بیشینه غزل‌های از شوکران و شکر پیش از با عشق در حوالی فاجعه سروده شده‌اند. بر همین پایه

منزوی خود همواره از شوکران و شکر را دومین دفتر سروده‌های خود می‌خواند (برای نمونه نک: با سیاوش از آتش، ص ۱۴). روشن است که داوری نویسنده درباره «اعتدال» و سخنان دیگر او درباره شعرهای این دو کتاب، نه برخاسته از شناخت شعر منزوی که زاده این ساده‌نگاری و لغزش است که تاریخ چاپ را سنجه شناخت دوره‌های شاعری منزوی دانسته است.

نویسنده درباره کتاب با سیاوش از آتش می‌نویسد: «این کتاب، سیصد و سی و چهار غزل از کتاب‌های حنجره زخمی تغزل، با عشق در حوالی فاجعه و از کهر با و کافور انتخاب شده است» (ص ۳۷). این جمله سراسر کاستی و ناراستی است. نخست این که جمله از دید دستوری نادرست است و – شاید در پی لغزش چاپی یا شتابزدگی نویسنده – واژه «در» از آغاز جمله جافتاده است. دودیکر این که ایشان شمار غزل‌های آمده در کتاب را به‌گونه‌ای شگفت‌افزایش داده است. منزوی خود در پیشگفتار کتاب شمار غزل‌ها را صد و ده می‌داند (نک: با سیاوش از آتش، ص ۱۶) و کاش نویسنده بی‌این که خود دست به شمارش بزند، همان شماره را در کتاب خود می‌آورد؛ البته گفته منزوی هم درست نیست. شمار غزل‌های آمده در با سیاوش از آتش، صد و بیست و دو است. سومین لغزشی که در همان جمله کوتاه هست، این است که نویسنده غزل‌های با سیاوش از آتش را برگرفته از سه کتابی که از آن‌ها نام برده دانسته و کتاب از شوکران و شکر را فراموش کرده است.

در صفحه ۴۰ وزن غزلی که با مصراع «شوکران است اگر وصل تو خواهم خورد» (مجموعه اشعار منزوی، ص ۳۲۳) آغاز می‌شود، «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن» دانسته شده که درست نیست و نویسنده به‌خطا یک هجا به رکن بندی غزل یادشده افزوده است. وزن درست – که وارونه وزن نخست، پرکاربرد و آشنا نیست – چنین است: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع». رکن نخست را نیز «فاعلاتن» باید دانست که شاعر می‌تواند با اختیار شاعری، در آن از «فاعلاتن» هم بهره بجوید. در صفحه ۳۷ نیز به‌خطا شمار غزل‌های کتاب از کهر با و کافور را نود و هفت می‌داند؛ اما در این کتاب، نود و شش غزل آمده است.

بخش «سیر غزل نو» در بردارنده نقل قول‌هایی از سخن سنجان و شاعران هم‌روزگار منزوی است و روشن نیست که نویسنده کتاب در آن چه نقشی داشته است.

در بخش نهم کتاب، نویسنده با آوردن هفت غزل و یک مثنوی از منزوی، جداگانه و البته کوتاه و گذرا درباره هر یک از آن‌ها سخن گفته است. این کار، هرچند بیهوده و بی‌ارج به‌شمار نمی‌رود، با رویکرد پژوهشی ناسازگار است و در بهترین حالت، آن را گزارش‌گونه یا برداشت نویسنده از چند شعر منزوی می‌توان دانست و نه چیزی فراتر.

از این بخش‌ها که بگذریم، خوشبختانه در بخش‌های دیگر کتاب، با همه کاستی‌هایی که از آن سخن خواهیم گفت، نویسنده کوشیده شیوه‌ای دانش‌ورانه را در پیش گیرد و به نقد شعر منزوی بپردازد (البته در جای جای کتاب باز هم به جمله‌های انشائی و نثر شاعرانه یا روزنامه‌ای برمی‌خوریم)؛ اما با کنار نهادن بخش‌هایی که پیش از این

از آن‌ها یاد کردیم، تنها چیزی نزدیک به صد صفحه از کتاب بر جای می‌ماند و روشن است که این مقدار برای پرداختن به نقد چندسویۀ غزل‌های پر شمار شاعری بزرگ چون منزوی بسیار کم است. در دنباله سخن، نگاهی به بخش‌های جداگانه این صد صفحه بر جای مانده می‌افکنیم:

بازتاب نگرش عاشقانه منزوی

این بخش بیست صفحه دارد و بر پایه گفته نویسنده در زیرنویس آغازین، نزدیک به بیست صفحه از این بخش مجوز نشر نیافته است. این نکته، توجیهی برای کاستی‌های این بخش تواند بود و می‌توان پنداشت که نکته‌هایی سودمند از آن سترده شده، از این‌رو دست‌کم در این بخش، درباره کاستی‌ها نمی‌توان بر نویسنده گرامی کتاب خرده گرفت؛ اما سخنانی نادرست نیز به آن راه یافته است. برای نمونه نویسنده به یاری نیروی پندار خویش، زن را در شعر منزوی بر سه گونه می‌داند که گونه نخست آن «زن اسطوره‌ای و فرازمینی، مادینه هستی، تکیه‌گاه وجود» است (ص ۸۶). کسی که کوچک‌ترین آشنایی‌ای با زندگی و روش و منش منزوی داشته باشد، بی‌گمان این برداشت را ناپذیرفتنی خواهد دانست. کاش نویسنده گرامی دست‌کم به سخنی که خود در بخش گفت و گو، از زبان برادر منزوی آورده، می‌اندیشید که «انگیزه شاعری حسین، عشقی کاملاً زمینی بوده است» (ص ۱۴). ایشان همچنین درباره غزلی از منزوی سخن می‌گویند و در کنار گزارش برداشت پندارینه خود از زن فرازمینی، می‌نویسد: «نخستین مشخصه این غزل، وزن تازه اوست (کذا) که در بخش وزن‌های تازه اشاراتی به آن شده است» (ص ۸۷). اما در کتاب، بخشی به نام وزن‌های تازه دیده نمی‌شود و از این گذشته در بخش بررسی وزن شعر منزوی نیز به این غزل، اشاره‌ای نشده است.

ساختار موسیقایی

نویسنده در این بخش به بررسی وزن، قافیه، ردیف و جایگاه تکرار و موسیقی کلمات و حروف در غزل‌های منزوی پرداخته است. اوج آسان‌گیری را در بررسی شش صفحه‌ای وزن شعر منزوی می‌توان دید. یکی از ویژگی‌های برجسته شعر منزوی که در هر بررسی کوتاه بی‌گمان از آن یاد باید کرد، نوآوری‌ها و هنجارگری‌های وزنی اوست که نویسنده به آسانی از کنار آن گذشته است و هیچ سخنی درباره ویژگی‌های وزنی و هنجارگری‌های ویژه منزوی نگفته است. نویسنده گویی یکسره از ویژگی‌هایی چون وزن «غزل ترانه‌های منزوی»، «وزن هجایی در شعر او»، «کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها در غزل به شیوه شعر نیمایی» بی‌خبر است و کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است؛ حتی در بررسی نوآوری وزنی منزوی نیز کار نویسنده از آوردن دو سه نمونه در دسترس که هر خواننده در نخستین نگاه آن‌ها را می‌تواند یافت یا تکرار سخنانی که دیگران یا خود شاعر درباره وزن شعر گفته‌اند، در نمی‌گذرد. ایشان در این بخش کوتاه، نکته‌ای درباره بیت زیر می‌گوید و نخست به نظر می‌رسد همه آن‌چه گفته شده از برداشت‌های اوست:

«لبت صریح‌ترین آیه شکوفایی است»

و چشم‌هایت شعر سیاه‌گویایی است» (مجموعه اشعار، ص ۲۴)
نکته پذیرفتنی در این بخش، اشاره به اختیار تسکین در «چشم‌هایت» است که پیش از کاظمی، ابراهیم اسماعیلی اراضی در مقاله «حدوث نیمایی غزل» از آن سخن گفته بود و نویسنده بی‌یادکرد مآخذ، سخن او را تکرار کرده است؛ اما بخش دیگر سخن نویسنده درباره بیت یادشده، از خود اوست و باید گفت این بخش دوم، درست و پسندیده نیست. او می‌نویسد: «این غزل از ریتم رایج شعر سنتی — که به موسیقی محدود و یکنواخت شرقی مبتلاست — فراتر رفته و همانند شعر آزاد، وزن در آن شناور است و از نظامی طبیعی پیروی می‌کند. موسیقی سکوت یا وقفه، بعد از واژه «لبت» برای تأکید مطلوب شاعر، رسالت رسایی دارد» (ص ۹۲).

برکامه نظر ایشان شعر یادشده درست از «ریتم رایج شعر سنتی» بهره می‌برد. بی‌گمان نویسنده گرامی نیز می‌داند که وزن این شعر را پیشینیان چنین رکن‌بندی کرده‌اند: «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلا» و در این وزن، صدها غزل پیش از منزوی سروده شده است. پس باید پذیرفت که برداشت نویسنده از ریتم چیزی به جز وزن شعر است، اگر این‌گونه بیندازیم نیز همچنان سخن او را نادرست می‌یابیم. ایشان از موسیقی سکوت یا وقفه‌ای پس از واژه «لبت» سخن گفته است، اما با هیچ سنجه خردمندانه‌ای نمی‌توان این سکوت را دریافت. در خوانش هموار شعر، «صریح» بی هیچ درنگ در پی «لبت» خوانده می‌شود و اگر جز این باشد، جای شگفتی است. اگر خواست ایشان از سکوت سکون حرف «ت» باشد، در شعر کهن هزاران نمونه برای این سکوت پندارینه هست و از آن‌جا که در هر برگ از دیوان شاعران می‌توان سکونی از این دست یافت، نیازی به آوردن نمونه نیست. پس نویسنده از کدام سکوت سخن می‌گوید؟ شناور بودن وزن در این غزل به چه معنی است؟ این نکته‌ها بر خواننده پوشیده می‌ماند. شگفت این‌که پس از این، نویسنده برانگیخته می‌شود و زبان به ناسزا می‌گشاید و بی آن‌که پیوندی در میانه باشد، تازیان را به باد ریشخند می‌گیرد و می‌گوید: «چه غم از این که در همه ابیات آن به جای کلماتی که حتی در ریتم خود، آشنادایی دارند، نمی‌شود مکرر گفت: «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلا» یا هر مزخرف دیگری... و چه باک که از آن‌چه عرب بیابانگرد، در **ملخ خوری** یا شترسواری خویش بدان رسیده، قدمی فراپیش نهاده شود» (همان‌جا).

درست وارونه سخن نویسنده، در سراسر این غزل همان وزن یادشده تکرار می‌شود و درباره وزن آن‌ها نه تنها می‌توان بلکه می‌باید بگوییم: «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلا». در هیچ جای این غزل کوچک‌ترین هنجارگری‌ی یا لغزش وزنی دیده نمی‌شود. اگر خواست ایشان، به کارگیری اختیار شاعری تسکین است، باید گفت در شعر شاعران کهن چندین برابر شعر منزوی به این اختیار برمی‌خوریم و این چیزی نیست که یافته منزوی یا ساخته او باشد. اگر از این دید بنگریم شعر کسانی چون ناصرخسرو را از شگفت‌ترین شعرهای عروضی تاریخ ادبیات می‌توانیم دانست. نگارنده اگر در پی ستایش از هنجارگری‌ها و یا نوآوری‌های وزنی منزوی است، می‌باید به سراغ غزل‌هایی از گونه غزلی با این آغازینه برود:

«تقدیر تقویم خود را تماماً به خون می‌کشید»

وقتی که رستم تهیگاه سهراب را می‌درید» (مجموعه اشعار، ص ۳۷۱)

شگفت این‌که ایشان چند صفحه پس از این گفته نادرست (ص ۹۵)، از غزل یاد شده نیز سخن گفته و حتی وزن آن را نیز به‌خطا چنین دانسته است: «مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول». در صفحه ۳۸ نیز از این غزل یاد شده و در آن‌جا با لغزشی دیگرگونه وزن آن دارای پنج مفعول و یک مفعول دانسته شده است. رکن بندی درست وزن این شعر، «مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول فع» است و نکته بسیار مهم که از دید ایشان به‌دور مانده این است که در غزل یاد شده منزوی دست به کاری شگفت زده و در چند مصراع، یک رکن «مفعول» به وزن شعر افزوده است. کاری که از دید عروضیان کهن لغزشی ناخوشدنی است، اما منزوی بی‌پروا به این کار تن در داده است. اگر قرار است از هنجارگری منزوی سخنی گفته شود می‌باید از چنین نمونه‌هایی یاد کرد، نه کاربرد ساده و پیش‌پاافتاده اختیار تسکین. از این گذشته نویسنده در جای جای کتاب درباره وزن شعر دچار لغزش شده است؛ نمونه را در صفحه ۱۸۰ رکن پایانی وزن، «فاعلات» بوده است و ایشان هجای کشیده پایانی را در نمایه وزنی برابر یک هجای بلند و یک هجای کوتاه دانسته است. یکی از نکته‌های آغازین درس عروض این است که هجای پایانی مصراع، همواره بلند به‌شمار می‌رود و «شاعر مختار است در آخر مصراع، یک یا دو حرف صامت اضافه بر فرمول (وزن) بیاورد» (آشنایی با عروض و قافیه، ص ۵۳). نمایه وزنی آمده در صفحه‌های ۲۰۰ و ۲۰۴ نیز یکسره نادرست است.

گذشته از این‌که نویسنده به هیچ‌یک از ویژگی‌های راستین وزن شعر منزوی و نمونه‌های راستین هنجارگری‌های او نمی‌پردازد، بر چند نمونه دیگر از شعر منزوی انگشت می‌نهد و می‌نویسد: «در غزل‌های ذیل نیز مشکلات وزنی حل نشده کم نیست» (ص ۹۵):

«وقتی تو در می‌زنی، من دلم پر می‌زند

می‌گوید آه بگشا! عشق است در می‌زند» (مجموعه اشعار، ص ۳۰۲)

«باز آسمان مه آلود است، اما بارانی ندارد

آه از این ابر، این ابری که نه می‌رود نه می‌بارد» (همان، ص ۲۹۴)

«مشکلات وزنی» فراوان این دو غزل، برآمده از ناتوانی نویسنده از دریافت وزن شعر هجایی است. او بی‌آن‌که روشن کند از کدام مشکل وزنی سخن می‌گوید، با آوردن یک جمله کار را بر خود آسان کرده است و سرپوشی نه‌چندان پوشاننده بر ناآشنایی خود با وزن این غزل‌ها نهاده است. منزوی دو غزل یاد شده را همچون غزلی که پیش از این آمد، در وزن هجایی سروده است. وزن غزل نخست، شانزده هجایی و وزن دو غزل سپسین به ترتیب چهارده و شانزده هجایی است.

در بخش بررسی قافیه و ردیف، نویسنده کمی از آسان‌گیری بخش پیشین کاسته و بر رویکرد پژوهشی افزوده است. او کوشیده است که به زبان آمار ویژگی‌های ردیف و قافیه در شعر منزوی را بازگوید؛ اما با دریغ این تلاش نیز از آن‌جا که روشمند و مستند نبوده است، به نتیجه درخور و شایسته نرسیده است. هیچ‌یک از آمارهای این بخش دارای ارجاع نیست. برای نمونه نویسنده شمار رد القافیه در

صد غزل دفتر با عشق در حوالی فاجعه را ۱۸ می‌داند (نک: ص ۱۰۳)، اما روشن نساخته که در کدام غزل‌ها این ویژگی دیده می‌شود. از این‌رو نمی‌توان بر درستی آمار ایشان تکیه کرد و آن را بی‌چون و چرا پذیرفت.

ساختار سبکی و زبان‌شناسی

این بخش را که نزدیک به شصت صفحه دارد و از نکته‌های سودمند نیز تهی نیست، بهترین بخش کتاب باید دانست که البته همچنان کاستی‌های بسیار در آن هست و بزرگ‌ترین کاستی آن نیز گذشته از روشمند نبودن پژوهش، نگاه شتابزده و گذرای نویسنده به ویژگی‌های گوناگون شعر منزوی است؛ برای نمونه نویسنده «استعاره و مجاز» در شعر منزوی را تنها در یک برگ از کتاب بررسی کرده است. در همین بخش نویسنده بی‌این‌که خود را نیازمند آوردن سند و مرجع بداند، از چند منادای استعاری در شعر منزوی یاد می‌کند. در سراسر این کتاب این شیوه سخن گفتن بی‌سند – البته جز در بیت‌ها که پیشینه آن‌ها با ارجاع درست همراه هستند – دیده می‌شود. نمونه‌های دیگر این کاستی را در صفحه‌های ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵ و... می‌یابیم.

نویسنده هرگز به ژرف‌نگری و موشکافی در نمونه‌های پر شمار از غزل‌های منزوی نمی‌پردازد. او در بخش‌های گوناگون گنجیده در دل بخش «ساختار سبکی و زبان‌شناسی»، در هر موضوع به آوردن چند نمونه ساده بسنده کرده است و از این‌رو نشانی از بررسی گسترده و آمار و نتیجه‌گیری دانشورانه در این بخش‌ها نمی‌توان یافت. در جای‌جای این بخش نیز همچنان جمله‌های انشائی و یا ستایه‌پردازی و داوری‌هایی از گونه جمله‌های زیر را می‌توان یافت: «بی‌گمان یکی از ویژگی‌های زبان فارسی و برخی دیگر از زبان‌های شرقی دیگر (کذا)، مانند ژاپنی و... مودبانه بودن آن‌هاست... با توجه به دور شدن جوامع امروز از ارزش‌های اخلاقی، و در پدگی‌های زبانی رایج در بین نسل نواخته، یکی از راه‌های تقویت ارزش‌ها، نمایش زیبایی‌های موجود در بیان ادبی است... اما در این «حاج ارزونی و حراجی» راکت لفظی باید «منزوی» بود تا زبان جز به شهد و شکر باز نکرد. جز گل نگفت گر، هم لجن به سوی تو پرتاب می‌شود. (ص ۱۶۴).

اگر بخواهیم به شیوه بخش پیشین تک‌تک موضوع‌های آمده در دل این بخش را بررسی کنیم سخن سخت به درازا خواهد کشید؛ از این‌رو به یادکرد چند نکته پراکنده بسنده می‌کنیم:

۱. نویسنده بر آن است که در شعر منزوی «شوکران در اغلب موارد استعاره از شراب است» (ص ۱۲۶). شراب نیز مانند شوکران، تلخ است؛ اما باید دانست که هر تلخی، شراب نیست. شراب با همه تلخی، در سراسر ادب پارسی، چه ادب غنایی و چه ادب عرفانی، چیزی پسندیده و دلخواه دانسته شده است. اما شوکران، تلخ و کشنده است و نام آن با نام سقراط – که نوشیدن ناگزیر جامی از شوکران مرگ او را در پی داشت – پیوند خورده است. نویسنده سه بیت برای استوارداشت گمان خود می‌آورد که در هیچ‌یک از آن سه نمی‌توان شوکران را به معنی شراب دانست:

«می نوشم و سلامم همچون همیشه با توست
ور شوکرانم این بار جای شکر به جام است» (مجموعه اشعار،
ص ۱۶۰)

«شوکران بود یا شکر خوردیم

هر چه در التفات ساقی بود» (همان، ص ۴۳۷)

«شکر تو باد عشق که گاهی چشاندنهای

در جام شوکران، شکر این تلخ کام را» (همان، ص ۳۹۹)

منزوی در بیت نخست می گوید: حتی اگر شوکران تلخ و کشنده
نیز در جامم باشد بر تو درود می فرستم. یعنی حتی با دیدن رنج و
سختی نیز سپاسگزار خواهم بود. اگر ناگزیر باشیم در این بیت، برابری
برای شراب بیابیم، آن واژه بی گمان «شکر» خواهد بود که همچون
شراب برای باده‌نوشان دلپذیر است. اگر شوکران به معنی شراب باشد
معنی بیت چه خواهد بود؟ «اگر شراب هم به جای شکر در جامم
بریزی باز هم بر تو درود می فرستم» (!) شراب را به جای شکر در جام
ریختن چه معنایی تواند داشت؟ آن چه همواره در جام ریخته می شود،
شراب است. ریختن شراب در جام نیز لطف و مهربانی به شمار می رود.
منزوی می گوید: «اگر با من مهربان باشی باز هم به تو درود
می فرستم»؟! چنین نیست. شوکران در بیت یادشده باید چیزی
ناخوشایند و ناپسند باشد تا بتوان گفت شاعر با دیدن آن چیز ناپسند
یعنی رنج و شکنج از سوی یار، باز هم از یار دل آزرده نمی شود. در بیت
دوم و سوم نیز شوکران چیزی ناپسند و تلخ و کشنده دانسته شده که در
برابر آن از شکر (که چیزی دلپذیر و مایه شیرین کامی است و می توان
آن را شراب ناب دلپذیر دانست) یاد شده است.

۲. در بررسی «حس آمیزی» نویسنده از این بیت یاد شده:

«من هنوز از نفست بوی قفس می شنوم

یعنی این زمزمه آواز گلستانی توست» (همان، ص ۳۳۲)

ایشان «شنیدن بوی» را کاربردی شاعرانه از آمیختگی دو حس
شنوایی و بویایی دانسته (نک: ص ۱۳۶)؛ اما با افکندن نگاهی به یک
فرهنگ زبان فارسی، درمی توان یافت که یکی از معانی «شنیدن»،
«دریافتن بوی چیزی» یا همان «بویدن» (نک: فرهنگ بزرگ
سخن، زیر شنیدن) است و این فعل، پیوندی با شنوایی ندارد.

برای کوتاه شدن سخن به بررسی دیگر نمونه‌های این بخش
نمی پردازیم.

۳. نویسنده معنی برخی سروده‌ها را در نمی یابد و به جای
اندیشیدن درباره خواست راستین شاعر، با تکیه بر برداشت نادرست
خود زبان به خرده گیری می گشاید. برای نمونه پس از آوردن بیت زیر:

«در این برف خزانی - از زمستانی - که می بارد

کدامین چتر گیسویی پناهم می شود امشب؟» (مجموعه اشعار،
ص ۳۱۱)

درباره آن می نویسد: «خواننده این مطالب بر این نکته واقف
است که در سنت شعری زبان فارسی، «خزان» و «زمستان» معنایی
یکسان دارند و آوردن مترادف برای توضیح بیشتر، در شعر معاصر،
حشو تلقی می شود. گرچه شعر امروز جزئی نگر است و حداقل برای
خود شاعر مشخص است که شعر را در زیر بارش برف پاییزی سروده،

یا در زمستان. پس کاربرد یکی از این دو واژه کاملاً زاید می نماید»
(صص ۱۷۰ - ۱۶۹).

ایشان پنداشته است که منزوی از بارش راستین برف سخن
می گوید. اگر چنین باشد، در بیت هیچ لطف و هنری نمی یابیم؛ اما بر
سخن شناسان پوشیده نیست که برف در این بیت استعاره از سپیدی
موهای شاعر و در پی آن کنایه از فرارسیدن روزگار میانسالی و سپس
پیری است. خزان و زمستان نیز درست به همین دو دوره از زندگی
اشاره دارد. خزان فصل سوم سال و استعاره از میانسالی است و
زمستان فصل چهارم و پایانی سال است که به استعاره در معنی دوره
پایانی زندگی یا همان پیری به کار رفته است. منزوی در بیتی دیگر
نیز «باد زمستانی» را در معنی «گزند روزگار پیری» به کار برده است:

«کجایی ای نسیم نابهنگام! ای جوانمردی!

که ناخوش دارم از باد زمستانی فسرده را» (همان، ص ۱۵۲)

بر پایه این گزارش، دو واژه یادشده نقشی برجسته در معنی و نیز
ساختار هنری بیت (پروردن یا تشریح استعاره) خواهند داشت. منزوی
با پشت سر گذاشتن روزهای میانسالی و نزدیک شدن به پیری،
به درستی نمی داند که خود را میانسال بخواند یا پیر. چتر گیسو نیز
کاربردی تشبیهی - و دربردارنده ایهامی نغز - است که در آن به
کنایه از دلبر و یار یاد شده است؛ نیز می توان آن را چتر گیسو (به فک
اضافه) خواند و در معنی «زنی دارای گیسوان چتری» گزارش کرد.
معنی روان و ساده این بیت چنین است: اکنون که سپیدی موهای سرم
نشان از میانسالی یا حتی پیری دارد، کدام دلبر زیبارویی امشب پذیرا
و همراه من خواهد شد؟

چند نکته

۱. در صفحه ۲۰۳ غزل شماره ۲۸۶ مجموعه اشعار منزوی آمده
است. بیت هفتم این غزل چنین است:
«و آن روز که با بیرقی از یک تن بی سر
تا شام شدی قافله سالار اسیران» (همان ص ۳۷۶)

نویسنده درباره این بیت می نویسد: «به نظر می رسد که در
مصراع نخست بیت هفتم، اشتباه چاپی رخ داده باشد. در عصر روز
عاشورا، آن چه بر بیرق نیزه در پیشانی کاروان قافله سالاری کرد، سر
بریده حضرت سیدالشهدا بود، نه تن ایشان. بنابراین همنشینی «آن
روز که با بیرقی از یک سر بی تن...» مناسب تر به نظر می رسد»
(ص ۲۰۶). شگفت این که نویسنده چنان به درستی برداشت خود باور
دارد که در متن غزل دست برده و «سر بی تن» را جایگزین «تن بی
سر» کرده است. اما برداشت ایشان نادرست است. منزوی در این بیت
نامی از نیزه به میان نیاورده و روشن است که به «بر نیزه شدن سر» نیز
اشاره‌ای نکرده است. از این گذشته سر امام در میان اسیران نبوده
است تا بتوان آن را «قافله سالار اسیران» دانست؛ این سپاهیان
دشمن بودند که سر امام را بر نیزه کردند و با خود بردند، نه اسیران
کر بلا. در این بیت، تن بی سر پیشوای سوم شیعیان به بیرقی مانده
شده است که (به گمان و در برداشت شاعر) در میان اسیران مانده
است و از دید منزوی قافله سالار آنان به شمار می رود و یکی از
زیبایی‌های بیت نیز در همین نکته نهفته است: گروه شکست خورده،

بیرقی ندارند؛ اما اسیران و شکست‌خوردگان کربلا، بیرقی از تن بی سر امام را به همراه خود داشته‌اند. این تصویر، هم پیام اندوهبار و دلخراش کشته‌شدن امام و بریده‌شدن سر ایشان را در خود دارد (و پیام راستین بیت در همین بخش است) و هم ارج و شکوه‌مندی و بزرگداشتی پوشیده در پرده سخن را: تن بی سر امام نیز قافله‌سالار به‌شمار می‌تواند رفت.

گفتنی است نویسنده که در این نمونه متن درست را دچار لغزش چاپی می‌شمارد و در آن دست می‌برد، در نمونه‌هایی که به‌راستی با لغزش چاپی روبه‌رو بوده از یافتن لغزش بازمانده است. برای نمونه در صفحه ۱۶۹ مصرعی را چنین می‌آورد: در این «گل - پوچ» طولانی گلی رو من - فقط یک بار - (با عشق در حوالی فاجعه، ص ۱۸۵) در کتابی که ایشان به آن ارجاع داده، مصرع همین‌گونه آمده است. اما معنی «گلی رو من» چیست؟ نویسنده بی آن که معنی بیت را دریابد، ضبط نادرست کتاب منزوی را در کتاب خود تکرار می‌کند و به لغزش آشکار چاپی آن پی نمی‌برد. با اندک درنگی می‌توان دریافت که باید «کن» را جایگزین «من» بسازیم و در مجموعه اشعار منزوی (ص ۳۰۶) لغزش چاپی یادشده به همین سان اصلاح شده است.

منابع

افزون بر کاستی در ارجاع درست، که نمونه‌هایی از آن را در بخش‌های پیشین آوردیم، کاستی و ناراستی‌هایی در بخش منابع کتاب راه یافته است. بزرگ‌ترین کاستی این بخش، این است که هرچند نویسنده در آغاز کتاب از همه کتاب‌های منزوی یاد کرده و سخنانی درباره آن‌ها گفته و نمونه‌هایی آورده، در فهرست منابع پایانی کتاب تنها از چهار کتاب منزوی یاد کرده است. لغزش‌های راه‌یافته در این فهرست کوچک نیز درخور یادآوری است:

۱. نام نویسنده کتاب‌گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، «کاووس حسنعلی» دانسته شده که «حسن‌لی» درست است و نام خانوادگی «ابراهیم اسماعیلی اراضی»، «اسماعیل اراضی» چاپ شده است.

۲. فهرست بر پایه نام خانوادگی و نام نویسنده، سامان یافته است؛ اما نویسنده که از چهار کتاب محمد مختاری بهره برده، سه کتاب را به «مختاری، محمد» و یک کتاب را به «محمد مختاری» بازخوانده است. نیز از «وفا کرمانشاهی» (جلیل قریشی‌زاده) بر پایه نام کوچک این شاعر (جلیل) در حرف «ج» یاد شده است.

۳. کتاب را به نام نویسنده آن می‌شناسند؛ اما دو کتاب نظریه ادبیات (نوشته رنه ولک) و دانش اساطیر (نوشته روزه باستید) در برابر نام مترجمان آن (ضیاء موحد و جلال ستاری) آورده شده است.

چند نکته دیگر

خوشبختانه لغزش‌ها و کاستی‌های چاپی راه‌یافته در کتاب، پرشمار نیست. یک کاستی درخور یادآوری درباره نام کتاب از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها است که یک بار در صفحه ۴۰ «از خاموشی‌ها و فراموشی» و دو بار در صفحه‌های ۱۰۳ و ۲۰۰ «از خاموشی و فراموشی‌ها» چاپ شده است. چند بیت نیز نادرست چاپ شده است: قافیه زنگ کلام است آری اکنون بشنوید (مجموعه اشعار

منزوی، ص ۲۵۱) در صفحه ۹۷ این مصرع آمده و واژه «اکنون» از آن جا افتاده است.

تو آن تصویر جاویدی که حتی مرگ جادویی (همان، ص ۱۵۲) این مصرع در صفحه ۱۴۸ با جافتادگی «حتی» آمده است.

در صفحه ۱۵۴ بیتی از منزوی چنین آمده:

«بارون سنگ هم که بیاد، بر نمی‌گردم از تو من

هرچی می‌خواد بذار بشه، از این که بدتر نمی‌شه»

بیت در حنجره زخمی تغزل (ص ۵۵) و نیز مجموعه اشعار منزوی (ص ۴۵) چنین است:

«بارون سنگم که بیاد، بر نمی‌گردم از تو من

از این که بدتر نمی‌شه، هرچی می‌شه بذار بشه»

گاهی نیز لغزش چاپی یا نادرستی آشکار سخن، در دفترهای شعر منزوی یا دیگر منابعی بوده است که نویسنده از آن‌ها بهره جسته است.

برخی از لغزش‌ها نیز اگر چاپی نباشد، نگارشی یا املائی‌اند. برای نمونه «سیاسگزار» با «ذ» آمده (ص ۱۱) و در «براعت استهلال»، واژه نخست «برائت» (ص ۱۹۱) ضبط شده است. کاستی‌های ویرایشی و نگارشی نیز در کتاب دیده می‌شود؛ برای نمونه کاربرد تنوین با واژه فارسی در «گناه» (ص ۱۰۲) و حشو ناپسند در کاربردهایی از گونه «یک انگاره تازه‌تری» (ص ۸۰) و «یک وجود ممتاز و جاننداری» (ص ۱۴۰).

کتابنامه

شمیسا، سیروس. آشنایی با عروض و قافیه. چ ۲ از ویرایش ۴. تهران: میترا، ۱۳۸۶.

منزوی، حسین. از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها. چ ۱. زنجان: مهديس، ۱۳۸۱.

_____ . از شوکران و شکر. چ ۳. تهران: آفرینش، ۱۳۸۵.

_____ . از کهربا و کافور. چ ۱. تهران: کتاب زمان، ۱۳۷۷.

_____ . با سیاوش از آتش. چ ۱. تهران: پازنگ، ۱۳۷۴.

_____ . حنجره زخمی غزل. چ ۲. تهران: آفرینش، ۱۳۸۲.

_____ . با عشق در حوالی فاجعه. چ ۱. تهران: پازنگ، ۱۳۷۱.

اخوان ثالث، مهدی (م. امید). ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم.

چ ۷. تهران: زمستان و مروارید، ۱۳۸۷.

اسماعیلی اراضی، ابراهیم. «حدوث نیمایی غزل». همشهری (۲۱)

اردیبهشت ۱۳۸۵).

«حسین منزوی و مرور شعر» (گفت و گوی سایرمحمدی با حسین

منزوی). کتاب هفته. ش ۸۶ (۴ آبان، ۱۳۸۱).

فرهنگ بزرگ سخن. به سرپرستی حسن انوری. چ ۱. تهران: سخن،

۱۳۸۱.

حسن‌لی، کاووس. گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران. چ ۲.

تهران: ثالث، ۱۳۸۶.

مجموعه اشعار حسین منزوی. به کوشش محمد فتحی. چ ۱.

تهران: آفرینش و نگاه، ۱۳۸۸.